

بزرگوار از تاریخ  
الله اعلم



### کاستی‌های تاریخ اجتماعی صنایع نوین در ایران

بدون اغراق می‌توان ادعا کرد که بخش قابل توجهی از تاریخ‌نگاری اجتماعی و اقتصادی معاصر ایران نخستین وظیفه خود را توضیح علل عقب‌ماندگی کشور و شکست فرایند پیشرفت قرار داده است. در لابلای خیل عظیم تحلیل‌های جامعه‌شناختی و اقتصاد سیاسی در مورد ایران پیش از انقلاب همواره این سؤال به نوعی مطرح است که چرا ایران مدرن نشد؛ چرا مملکت در راه صنعتی شدن «واقعی» گام نگذاشت و در عوض راه انحطاط، رکود، و «وابستگی» را پیمود؟ چرا کشاورزی «از بین رفت»؟ چرا در مقایسه با گذشته تاریخی پر جلال و حتی در قیاس با دیگر ممالک مشابه در حال رشد، مثل ترکیه و کره جنوبی، ایران «در حاشیه» ماند و مفلوکانه به محصولی «فسادزا» و «اسارت‌آور» چون نفت وابسته باقی ماند؟

هدف نوشته حاضر در درجه اول اشاره به محورهای اصلی‌ای است که باید در نقد تاریخ‌نگاری سرمایه‌داری خصوصی صنعتی در ایران معاصر مورد توجه قرار گیرند؛ در این بررسی تأکید بر این اصل می‌باشد که سیر تحول اقتصادی - اجتماعی ایران طی سده اخیر بیش از هر چیز نیازمند نقد و بررسی دیدگاه‌ها و نوع پرسش‌هایی است که به بررسی‌های موجود شکل داده است. به طور مشخص‌تر، هدف ما در اینجا تأکید بر لزوم بررسی واقع‌بینانه و غیرمغرضانه تاریخ سرمایه‌داری



صنعتی و عملکرد و جایگاه آن در تحولات اقتصادی و اجتماعی ایران، به خصوص از جنگ جهانی دوم تا انقلاب است. این نقد مستلزم خلق ادبیات متفاوتی است که با اتکاء به مطالعات میدانی و موردی این تجربه تاریخی را مورد تحلیل قرار دهد. گام‌های اولیه‌ای که طی سال‌های اخیر در این جهت برداشته شده اگر مورد توجه و نقد قرار گیرد می‌تواند در تداوم خود دانش مورد نیاز برای تحلیل‌های گسترده‌تر را فراهم آورد. در این زمینه اشاره به دو اثری که اخیراً در دسترس قرار گرفته ضروری است. اول خاطرات کاظم خسروشاهی، یکی از سرمایه‌داران موفق و از صاحبان و مدیران گروه صنعتی البرز و وزیر بازرگانی در دولت آموزگار، که تحت عنوان یادداشت‌های کارآفرینی: بر ما چه گذشته است در سال ۱۳۸۲ توسط انتشارات فرزانه منتشر شد. و دیگری پژوهش منتشر نشده‌ای از آقای فریدون شیرین‌کام است که در بهمن ۱۳۸۲ برای دفتر مطالعات برنامه و بودجه مرکز پژوهش‌های مجلس تحت عنوان «درآمدی بر کارآفرینی در ایران - مطالعه موردی خاندان لاجوردی» تهیه شده است. موضوع هر دوی این آثار بررسی تجربه دو گروه تجاری - صنعتی بسیار موفق در ایران پیش از انقلاب است.

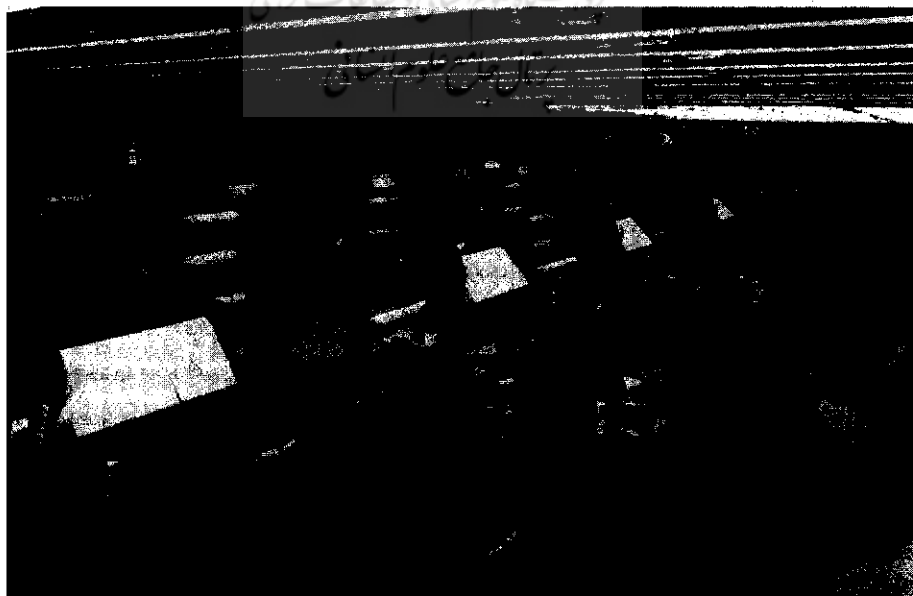
در این آثار ویژگی‌های فردی و گروهی این خاندان‌ها و شرایط اجتماعی حرکت آنها مورد توجه قرار گرفته است و اطلاعات غنی و پرارزش (اگرچه محدود و ناکافی) از فضای کسب و کار و تولید صنعتی، رابطه دولت و حوزه سیاسی با بازرگانان و صاحبان صنایع مدرن، فضای مدیریت و کارگردانی، رقابت و بازاریابی و بازاریابی در این دوره ارائه می‌شود. در تحلیل نهایی اهمیت این دو اثر در ارائه تصویری است که از درون سرمایه‌داری صنعتی ایران و بخش خصوصی در اوج شکوفایی آن پیش از انقلاب ارائه می‌شود. هر دوی این آثار با دیدی مثبت به بورژوازی صنعتی ایران و تجربه آن می‌نگرند و مشکلات و موانعی را که این طبقه مهم و نوظهور اجتماعی در دوره پایگیری خود با آن مواجه بوده را به‌صراحت مطرح می‌کنند.

چنانکه در بخش بعدی این مقاله مطرح خواهیم کرد، تاریخ‌نگاری سرمایه‌داری صنعتی در مقایسه با تاریخ‌نگاری سیاسی ایران کماکان در سطح ابتدایی باقی مانده است و به همین دلیل حوزه تاریخ اجتماعی به شدت محتاج آن است که از کلان‌بینی که تاکنون بر آن حاکم بوده دور شود و در کنار آن از سیاست‌زدگی و ایدئولوژی‌گرایی که در برخی موارد مانع اعتدال پژوهشی و انصاف در قضاوت بوده پرهیز نماید.<sup>۱</sup> این ایراد به معنی نفی آثار پرارزشی که تاکنون، در حوزه تاریخ اقتصادی و جامعه‌شناسی اقتصادی و تاریخی منتشر شده نیست. ولی، در عین حال، باید اعتراف نمود که اکثر قریب به اتفاق آثار منتشر شده در این حوزه‌ها تنها با استناد به اطلاعات کلان و کلی و آمار رسمی دولتی تجربه سرمایه‌داری خصوصی و صنعتی ایران را یا ستوده‌اند و یا مردود دانسته‌اند.<sup>۲</sup> آنها که دست به انتقاد از این طبقه اجتماعی زده‌اند آن را ناکارآمد، رانت‌خوار، متصل به دربار، و وابسته به

شرکت‌های چندملیتی و سرمایه جهانی معرفی کرده‌اند (یعنی بورژوازی سلطنتی یا کمپرادور<sup>۲</sup>) بدون آن که شواهد مشخص و تحلیلی دقیق از تجربه عملی و عملکرد واقعی این طبقه مهم و نوپا به‌جز همان منابع رسمی ذکر شده و افشاگری‌های متفاوت در مورد میزان ثروت و مالکیت آنها ارائه کنند.<sup>۴</sup>

این خلأ پژوهشی در تاریخ‌نگاری و تحلیل اجتماعی ایران حتی در مقایسه با کشورهای منطقه چشمگیر است. برای مثال، در مقایسه با مصر، در تاریخ‌نگاری سرمایه‌داری ایران اثری مشابه پژوهش رابرت وایتالیس در مورد فعالیت‌های اقتصادی احمد عبود سرمایه‌دار مقتدر مصری در نیمه اول قرن بیستم به چشم نمی‌خورد.<sup>۵</sup> اگرچه در حوزه بانکداری و سرمایه بانکی اثر (ترجمه نشده) جفری جونز و تا حدی خاطرات ابوالحسن ابتهاج<sup>۶</sup> را در دست داریم، ولی در مورد مسئله مهم شکل‌گیری و عملکرد سرمایه خصوصی بانکی در دو دهه آخر سلطنت پهلوی کاری مشابه پژوهش پرارزش اریک دیویس در مورد بانک مصر و نقش حرکت مصر به سوی صنعتی شدن در دوره پیش از جنگ جهانی دوم نگاشته نشده است.<sup>۷</sup>

همین وضعیت در مورد اقتصاد روستایی و جامعه‌شناسی روستایی صدق می‌کند؛ اگرچه به همت فعالیت‌های ارزشمند مؤسسه تحقیقات اجتماعی دانشگاه تهران و پژوهشگرانی مثل مصطفی ازکیا، اریک هوگلند، خسرو خسروی، آن لمبتون، گریس گودل و غیره<sup>۸</sup> آثار پرارزشی در مورد تأثیر اصلاحات ارضی بر جامعه روستایی و اقتصاد کشاورزی در دست داریم، ولی کماکان تجربه عملی و روزمره واحدهای خصوصی و تجاری، یا تعاونی و سهامی زراعی، و یا کشت و صنعت‌های متعدد به‌جز یکی دو مورد موضوع پژوهش‌های مستقل و جامع قرار نگرفته است.<sup>۹</sup>



در برخی صنایع کلان و استراتژیک دولتی - مثل نفت، گاز، انرژی اتمی، پتروشیمی، آب و برق خوزستان - مجموعه ارزشمند «تاریخ شفاهی هاروارد» که با ویراستاری حبیب لاجوردی فراهم آمده است و مجموعه مصاحبه‌هایی که به همت بنیاد مطالعات ایران به سرپرستی غلامرضا افخمی منتشر می‌شود، تجربیات و خاطرات مسئولین ارشد این نهادهای دولتی را در اختیار عموم قرار داده است. در مورد صنعت نفت به‌خصوص دست‌اندرکاران متعددی خاطرات و تحلیل‌های خود را منتشر نموده و ادبیات منصفانه‌ای در این حوزه پدید آورده‌اند. ولی کماکان تاریخ اجتماعی و عملکرد درونی این مهم‌ترین صنعت کشور در دوره پس از جنبش ملی شدن نفت موضوع پژوهشی جدی قرار نگرفته که قابل مقایسه با مثلاً مجموعه «تاریخ شرکت نفت بریتانیا»، که جلد سوم آن اخیراً منتشر شده، باشد.<sup>۱۱</sup> در نتیجه، به‌جز آثار معدودی، مثل خاطرات پرویز مینا،<sup>۱۱</sup> تصویر مشخصی از عملکرد بزرگترین و پرسابقه‌ترین صنعت مدرن کشور در دست نداریم. در مورد دیگر صنایع مهم دولتی مثل راه‌آهن، ذوب‌آهن، فولاد، ماشین‌سازی، خودروسازی، معادن، و غیره حتی در این سطح نیز اطلاعاتی تولید نشده است. بخش خصوصی نیز در وضعیت مشابهی به سر می‌برد و حتی از این نیز کمتر مورد توجه پژوهشگران و خاطره‌نویسان قرار گرفته است.

تأکید بر وجود چنین خلأ قابل توجهی در بررسی‌های تاریخی - اجتماعی از آن جهت حائز اهمیت است که جامعه و روابط سیاسی - اجتماعی آن از طریق همین نهادها شکل می‌گیرند و بازتولید می‌شوند.<sup>۱۲</sup> جامعه همانقدر به واسطه اقدامات نهادهای دولتی و اجتماعی (مثل مدرسه، دانشگاه، بازار، حوزه علمیه، شهرداری، خانواده، نظام وظیفه، پلیس، و غیره) شکل می‌گیرد که به واسطه روابط حقوقی (مثل مالکیت در انواع و اشکال آن، قوانین مدنی و جزائی، و غیره) و نهادهای اقتصادی خصوصی (مثل کارخانجات، کارگاه‌های تولیدی کالاهای مصرفی، شرکت‌های تجاری، بورس سهام، فروشگاه‌ها، و غیره).

شیرین کام در پژوهش خود به این نادیده گرفته شدن نقش سرمایه‌داران در تاریخ اجتماعی معاصر ایران اشاره نموده و می‌نویسد: «اندیشه و ذهنیت غربی نسبت به افراد ریسک‌پذیر به دیده احترام می‌نگرد. به همین دلیل با ساخت فیلم، نوشتن رمان، کتاب‌های تاریخی ... آنان را به نسل بعدی معرفی می‌کند. در ایران هیچ‌یک از این رویکردها در حوزه کارآفرینان اقتصادی رواج ندارد و تنها دو کتاب «زندگی‌نامه حاج محمدحسن کمبانی - امین‌الضرب» توسط شیرین مهدوی و پایان‌نامه دکتری محمدرضا واقفی: ((*Entrepreneurs of Iran (1975)*)) نوشته شده‌اند. تصویر نخبگان و عموم جامعه خصوصاً در دهه پنجاه از بخش خصوصی (خصوصاً تجارت و صنعت) مبتنی بر غارتگری، وابستگی، و دلالت‌صفتی بود. این ذهنیت بر چند مفروضه قرار دارد: انباشت ثروت مبتنی بر استثمار و غارتگری می‌باشد؛ دوم، سرمایه‌داران در پیوند با قدرت سیاسی داخلی و خارجی به این ثروت دست

یافته‌اند؛ سوم، آنان نقش دلالتی یا حداکثر مونتاژگر در اقتصاد ایران داشته‌اند. ابطال یا اثبات این مفروضه نیازمند شناخت فعالان بخش خصوصی می‌باشد.»

گذشته از تصور ساده‌انگارانه و نادرست در مورد وجود بینش یکدست در «غرب» نسبت به سرمایه‌داران،<sup>۱۳</sup> شیرین‌کام به‌درستی اشاره می‌کند که «فقدان کارهای میدانی منجر به قضاوتی کلی و غیرواقعی دربارهٔ فعالین و کارآفرینان در عرصه تجارت و صنعت بخش خصوصی شده است.»<sup>۱۴</sup> در اثر مورد بررسی در این مقاله گامی مثبت، اگرچه کوچک، در جهت اصلاح این دیدگاه و توجه جدی‌تر به نقش مهمی که بورژوازی صنعتی در تحولات معاصر مملکت ایفا نموده برداشته شده است.

### آرای موجود دربارهٔ سرمایه‌داری خصوصی و صنعتی در ایران پیش از انقلاب

بعد از کودتای ۲۸ مرداد، و خصوصاً بعد از فضای کاملاً آسیاسی‌ای که از اواسط دههٔ ۱۳۴۰ حاکم شد، بررسی‌های انتقادی از وضعیت عمران و اقتصاد ایران، ریشهٔ عقب‌ماندگی و «شکست» توسعه را، بسته به خواستگاه نظری خود، در (۱) وابسته بودن بورژوازی سلطنتی و کمپرادور (مارکسیست‌ها)<sup>۱۵</sup>؛ (۲) استبداد سیاسی آسیایی/ ایرانی (دیدگاه ویتفولگی)<sup>۱۶</sup>؛ (۳) انحراف ساختاری دولت رانتی متکی به درآمد نفت؛<sup>۱۷</sup> (۴) عدم رشد متقارن جامعهٔ سیاسی با شرایط اقتصادی<sup>۱۸</sup>؛ (۵) در روانشناسی معیوب شخص محمدرضا شاه<sup>۱۹</sup> جستجو کرده‌اند.

هدف ما در این یادداشت بررسی جامع متون و نوشته‌های موجود در این حوزه نیست، ولی نگاهی مختصر و اجمالی می‌تواند باب گفتگویی انتقادی با برخی تصورات خاکم در این زمینه را که کمابیش حالت اسطوره یافته‌اند باز نماید.

احمد اشرف یکی از پایه‌گذاران نگاه تثوریک به جامعه‌شناسی تحولات اقتصادی ایران معاصر است.<sup>۲۰</sup> از دید اشرف یکی از موانع اصلی رشد سرمایه‌داری مدرن در ایران ضعف بورژوازی بوده و هست. بورژوازی ایران، چه در شکل سنتی آن و چه نسل مدرن بعدی، علیرغم بویایی نسبی همواره غیرمستقل و وابسته بوده و هست، چون هیچ‌گاه موفق نشده آنگونه که بورژوازی کشورهای پیشرفتهٔ صنعتی موفق به تحمیل هژمونی خود به آن جوامع گردید، فضای شهری، نهادهای مدنی مستقل، و منابع و منافع اقتصادی خود را در یک تقسیم کار عمیق اجتماعی از حوزهٔ اقتدار دولت، اقتداری شه-بدری و دیگر گروه‌های پرنفوذ اجتماعی، مثل روحانیت، مستقل و بر این نهادها و گروه‌های رقیب سیطره پیدا کند.

مفکر عراقی سامی زبیده<sup>۲۱</sup> به‌درستی به اشرف خرده می‌گیرد که هم تصویری که وی از بازار و بورژوازی ارائه می‌کند یکدست‌تر از آن است که در واقع هست و هم رابطهٔ ارگانیک و اتصال

طبیعی‌ای که میان بازاریان سنتی و روحانیت متصور می‌شود سوال‌برانگیز. از دید زیسده، اشرف بنا الهام از ماکس وبر تیپ ایده‌آل انتزاعی از گروه‌های اجتماعی به وجود آورده که اگرچه در قالب و با زبان جامعه‌شناسی تاریخی ارائه شده، ولی در نهایت غیرتاریخی است، چون تغییرناپذیر فرض گردیده. و به قول زیسده این‌طور نیست که افشار اجتماعی از قبل در حیطه‌های نهاد اجتماعی و فرهنگی و فعالیت اقتصادی محدود خود (مثل بازار و مسجد) کاملاً شکل گرفته باشند و سپس وارد حوزه سیاسی بشوند. موقعیت تاریخی مشخص و تعادل موجود میان نیروهای سیاسی و اجتماعی همان‌قدر در صف‌آرایی سیاسی نقش دارد که جایگاه طبقاتی یک قشر خاص. به همین خاطر «بازار» در مقاطع مختلف تاریخی عملکرد و موضع‌گیری‌های مستقلی از روحانیت داشته و متحدین سیاسی آن در اکثر مقاطع تاریخی نیروهای غیردینی، مثل دانشجویان، روشنفکران، و نیروهای ملی‌گرا بوده‌اند.<sup>۲۲</sup>

یکی از پیامدهای عملی نظریهٔ احمد اشرف در مورد اتحاد ارگانیک «بازار و مسجد» جا افتادن این فرضیه است که «بازار» (اگر فرض کنیم چنین واحد متحد و متشکل اقتصادی - اجتماعی انسجام درونی لازم برای چنین جهت‌گیری‌ای را داشته باشد) متحد و پشتیبان روحانیت حکومتی و خصوصاً جناح محافظه‌کار جمهوری اسلامی است، حال آن‌که در دفاع از این فرضیه شواهد قانع‌کننده‌ای که مبنی بر پژوهش‌های میدانی و یا تحلیل جامع و مستدل از شرایط موجود باشد ارائه نمی‌شود، جز این‌که گروه مؤتلفه ریشه در بازار دارد.<sup>۲۳</sup>

از نقد نظریهٔ اشرف می‌توان نتیجه گرفت که نگاه دقیق‌تر و «از درون» به وضعیت و پیچیدگی‌های موجود در هر گروه و طبقهٔ اجتماعی، صدور احکام کلی در مورد عملکرد اجتماعی و موضع سیاسی آنها را با اشکال مواجه می‌کند. این امر همان‌قدر در مورد بازار و روحانیت<sup>۲۴</sup> صدق می‌کند که در مورد دانشجویان، کارگران، و یا گروهی که موضوع مقالهٔ حاضر است، یعنی سرمایه‌داران صنعتی بخش خصوصی. از همین‌رو باید نظرات و نوشته‌هایی که تاکنون در مورد این طبقهٔ اجتماعی مطرح شده را در سایهٔ داده‌های نو مورد بررسی مجدد قرار داد تا تصویر پیچیده‌تر و واقع‌بینانه‌تری در مورد موضوع مورد بحث به دست آورد.

آثار مهم اشرف مورد استفادهٔ پژوهشگران متعددی قرار گرفته است.<sup>۲۵</sup> محمدهاشم پسران<sup>۲۶</sup> بعد از تأکید بر این‌که رابطه دولت و بورژوازی صنعتی در ایران به علت درآمد نفت بالکل با دیگر کشورهای در حال توسعه تفاوت دارد، می‌گوید: «تأکید ما بر وابستگی حیاتی طبقهٔ سرمایه‌دار است، نخست به دولت و سپس به تکنولوژی خارجی، به توانایی‌های مدیریتی، و در حد کمتری به منابع مالی. این رابطه سه‌جانبه را سیستم سرمایه‌داری وابسته می‌نامم.»<sup>۲۷</sup> پسران اشاره می‌کند که علی‌رغم رشد قابل توجه بخش‌های صنعتی مدرن (و افول نسبی کشاورزی و تجارت سنتی در اقتصاد) توزیع

نابرابر ثروت بین اقشار اجتماعی و مناطق جغرافیایی به مانعی در مقابل توسعه و صنعتی شدن واقعی تبدیل شد. درآمد نفت و سیاست‌های مالی، پولی، و اقتصادی دولت جلوی اصلاحات لازم را گرفت و منجر به فرار سرمایه شد (پسران تخمین می‌زنند رقم فرار سرمایه بین چهار تا شش میلیارد دلار بوده، اگر چه مدرکی به دست نمی‌دهد). وی در ادامه می‌گوید: «شاه در شتاب خود برای تبدیل ایران به یکی از چهار قدرت بزرگ صنعتی جهان ثروت قابل توجه ایران را معطوف به پدید آوردن آن نوعی از طبقه سرمایه‌دار و وابسته نمود که مورد پسندش باشد ... تقریباً تمامی سرمایه‌داران اصلی بخش خصوصی به خاطر وفاداری به رژیم پهلوی دستچین شده بودند و به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم از طریق دستگاه بنیاد پهلوی تحت حمایت دربار و خانواده سلطنتی قرار داشتند»<sup>۲۸</sup>

از نظر هاشم پسران سرمایه‌داران صنعتی بخش خصوصی از دو جهت وابسته بودند: نخست به رژیم شاه که انحصار توزیع درآمدهای نفتی را داشت و از طرف دیگر می‌توانست از آنها در برابر رقابت بازار جهانی و داخلی از طریق سیاست‌های گمرکی، تعیین ارزش پول، صدور پروانه کسب، و توزیع اعتبارات ارزان و دیگر انواع سوبسید حمایت کند. و دوم به شرکت‌های چندملیتی که تکنولوژی، نیروی مدیریت، و سرمایه اولیه را در ازای مشارکت در بازار پرسود ایران در اختیار آنها قرار می‌دادند.<sup>۲۹</sup>

مسعود کارشناس<sup>۳۰</sup> نیز با اقتباس از همان چارچوب جامعه‌شناسی تاریخی احمد اشرف و همایون کاتوزیان بحثی مشابه منتهی در قالب کتابی مفصل‌تر و مستدل‌تر ارائه می‌کند. کارشناس دو اصلاح اجتماعی دوره انقلاب سفید، یعنی اصلاحات ارضی و پدید آوردن صنایع نوین در سطح وسیع (فروش کارخانجات دولتی) و سیاست‌های همراه آن را نقطه چرخشی می‌داند که خصلت سرمایه-داری خصوصی صنعتی توسط آن شکل گرفته است. در پی بحران اقتصادی اوایل دهه ۱۳۴۰ دولت شاه دست به اصلاحات بنیادی در جامعه می‌زند که لازمه آن در هم شکستن ائتلاف قدرت سیاسی - تاریخی میان طبقات حاکمه سنتی - یعنی دربار، روحانیت بزرگ، بازار، و زمین‌داران بزرگ - بوده است. پایگاه جدیدی که دولت اقتدارگرای شاه برای خود دست و پا می‌کند متشکل از طبقه کارگر شاغل در صنایع نوین، کشاورزان تازه صاحب‌زمین شده، و بورژوازی نوظهور صنعتی بوده که در ازای بهره‌بردن از توزیع منافع حاصل از درآمد نفت و حمایت در مقابل رقبای خارجی از هر نوع حقوق سیاسی محروم هستند. این سیاست اقتصادی - اجتماعی جدید به‌خصوص از طریق دو نهاد کلیدی جدید، یعنی سازمان برنامه و بودجه و بانک‌های تخصصی، هدایت می‌شدند. کارشناس نیز بر وابستگی دوگانه بخش خصوصی صنعتی به دولت و شرکت‌های چندملیتی تأکید می‌کند و علت شکست توسعه صنعتی را ناکامی در ادغام مناسب تکنولوژی صنعتی با نیروی کار «بخش‌های عقب-مانده اقتصاد»، افزایش نابرابری در توزیع درآمد، گسترش بازار کالاهای تجملاتی و جهت‌گیری تولید و واردات مصرفی به سمت ارضای خواسته‌های لایه‌های بالای جامعه می‌داند.

نقش شرکت‌های چندملیتی خارجی در بخش خصوصی صنعتی موضوع دو پژوهش توسط سعید رهنما<sup>۳۱</sup> و فرهاد دفتری<sup>۳۲</sup> است. از نظر رهنما چندین دهه نوسازی صنایع ایران در پدید آوردن یک پایگاه مستحکم صنعتی برای توسعه مملکت با ناکامی مواجه شد؛ زیرا از یک طرف بورژوازی صنعتی و مالی ایران وابسته بوده و از سوی دیگر دولت نیز در تدوین سیاست‌های کارآمد صنعتی قصور کرده است. تا آنجا که تکنولوژی، سرمایه و دانش شرکت‌های چندملیتی که در تحول صنایع ایران مورد استفاده قرار گرفت بیشتر در جهت گسترش صنایع مصرفی بوده تا کالاهای سرمایه‌ای یا کالاهای واسطه‌ای. آنجا که صنایع بنیادی‌تر جذب شده‌اند بیشتر در حوزه‌های «غیربیشرفته»، مثل بیستون‌سازی و جوشکاری بوده؛ و اگر صنایع پیشرفته‌تری مثل دیزل و موتورهای کمپرسوری جذب شده‌اند سهم تولیدات محلی آنها به خاطر نوع قراردادهای عقد شده با این بنگاه‌های خارجی بسیار محدود باقی ماند.<sup>۳۳</sup>

رهنما از طریق بررسی تعدادی از قراردادهای شراکت با شرکت‌های چندملیتی به این نتیجه می‌رسد که به علت شیوه عقد این قراردادها مشارکت سرمایه‌گذاری خارجی در ایران منجر به انتقال تکنولوژی، مهارت‌های کاری، و پایگیری صنایع نشده زیرا سهم صنعتگران ایرانی به تولید قطعات



ساده‌تر محدود مانده و شریک ایرانی همچنان به ادامه واردات قطعات پیشرفته‌تر نیازمند باقی مانده بدون این که مالک خارجی تکنولوژی تعهدی برای انتقال تکنولوژی یا تعلیم نیروی کار فنی و بالا بردن سهم تولیدات محلی پذیرفته باشد. این وابستگی یک‌جانبه تا جایی است که طرف خارجی محدودیت‌های فراوانی در قرارداد به طرف ایرانی تحمیل می‌کند که هدف آن جلوگیری از اقدام طرف ایرانی برای جایگزینی این واردات توسط عرضه‌کننده‌های رقیب است.

فرهاد دفتری نیز که از سوی سازمان بین‌المللی کار (ILO) مسئول مطالعه تأثیر شرکت‌های چندملیتی بر بازار کار و نیروی کار ایران بوده به نتایجی مشابه رهنما می‌رسد. از دید فرهاد دفتری، تکنولوژی انتقال یافته توسط شرکت‌های چندملیتی مناسب شرایط ایران نبوده و علی‌رغم تضمین سودهای بالا و انحصاری توسط دولت، شرکت‌های چندملیتی تنها به وارد کردن تکنولوژی‌های سرمایه‌بر اقدام کرده‌اند که نه تنها ضریب اشتغال‌زایی پایینی دارد بلکه به افزایش مهارت نیروی کار نیز کمکی نمی‌کند. مطالعه دفتری در مورد فعالیت شرکت‌های چندملیتی فعال در ایران نشان می‌دهد که نیروی کار ایرانی بیشتر در رده‌های غیر ماهر شاغل بوده و مدیریت، به‌خصوص مدیریت فنی، بیشتر در انحصار نیروهای کار خارجی باقی مانده است.

به عبارت دیگر، تصویری که از سرمایه‌داری خصوصی صنعتی در متون و نوشته‌ها و اذهان جافتاده عمدتاً آن را وابسته (وابسته به حمایت دولتی، رانت نفتی، و شرکای خارجی) و ناموفق در پدیدآوردن یک پایگاه صنعتی رقابتی مستقل و پویا می‌بیند. فرد هالیدی نیز در اثر کلاسیک خود علت این امر را ضعف تاریخی بورژوازی ایران دانسته که ترجیح داده ثروت خود را در تجارت، زمین‌داری، و صنایع کوچک سنتی سرمایه‌گذاری کند.<sup>۳۴</sup> تنها فشار سیاست‌های دولت بعد از اصلاحات ارضی است که تا حدی بورژوازی را به سمت صنایع نوین می‌کشاند، ولی در مقایسه با کشورهای مثل برزیل و هند کوشش ایران برای صنعتی شدن بسیار ناچیز است. هالیدی شکست سرمایه‌داری صنعتی ایران را معلول دو عامل می‌داند: حمایت بیش از حد دولت از صنایع داخلی بدون تشویق صادرات، و دوم رشد تقاضای بازار داخلی که همه تولیدات داخلی را جذب نموده و انگیزه صادرات را خنثی می‌کند. هالیدی سپس وضعیت ایران را با مکزیک و سنگاپور مقایسه می‌کند که در تشویق و گسترش صادرات خود بسیار موفق بوده‌اند.<sup>۳۵</sup>

در نوشته‌ها و متون رادیکال و سیاسی بعد از انقلاب این قضاوت‌ها لحن تندتر و پرخاشجویانه‌تری به خود گرفت و علاوه بر خصایص فوق‌صفاتی چون فاسد، غارتگر، و فراماسون نیز به فهرست ناکامی‌ها و کمبودهای فوق‌افزوده شده است؛ برای مثال نوشته یک جامعه‌شناس را که از لحاظ نظری به جناح محافظه‌کار جمهوری اسلامی نزدیک است می‌خوانیم:

اقتصاد ایران در نظام گذشته بر پایه مصرف و چپاول ذخایر ملی بنا شده بود و ظاهراً درآمدهایی که از فروش این ذخایر خصوصاً نفت حاصل می‌شد برای توسعه کشور و اجرای پروژه‌های بزرگ عمرانی (اکتراً ساختمانی و صنعتی) که بیشتر نام‌آور و ارض‌کننده حس خودکم‌بینی اولیاء امور بودند تا برطرف کننده نیاز واقعی مردم در نظر گرفته شده بود. این مسئله جریان نسبتاً پیچیده‌ای را در پیش داشت که حساب شده یا نشده، بالکل به نابودی کشاورزی و وابستگی کامل به خارج، تشدید تضاد طبقاتی، از بین بردن ارزش‌های اصیل اجتماعی و جایگزین کردن آن با ارزش‌های مبتذل و ظاهری غربی می‌انجامید. بدین معنی که این پروژه‌ها در واقع وسیله‌ای بودند برای کاناایزه کردن درآمدهای نفتی به خزانه مقاطعه‌کاران بزرگ که خود از اقوام و نزدیکان شاه بودند ... به منظور ارضاء نمودن این نیازهای جدید پرستیزطلبانه و تجملی زنجیره به هم پیوسته‌ای از خدمات و مؤسسات خدماتی به وجود آمد که بیشتر نقش واردکننده و توزیع کننده و یا مونتاژکننده داشتند تا تولیدکننده. طی این جریان «برآوردن نیازهای جدید لایه بالای جامعه» مقاله‌هایی نیز برای لایه‌های پایین‌تر به صورت امکانات شغلی جدید و افزایش درآمد به وجود آمده بدین ترتیب قشر متوسط و بورژوازی جامعه رشد یافت.<sup>۲۶</sup>

عدم تقسیم عادلانه ثروت و تمرکز مالکیت در دست عده‌ای محدود (۵۰ فامیل، ۱۵۰ فامیل، هزار فامیل)<sup>۲۷</sup> و شراکت این لایه کوچک بورژوازی در تملک صنایع نوظهور با یکدیگر و با دربار<sup>۲۸</sup> به خودی خود به عنوان مدرکی در اثبات فساد و وابستگی صنایع خصوصی بزرگ ارائه می‌شود. از بعد از انقلاب طبق «قانون حفاظت و توسعه صنایع» (تیر ۱۳۵۸) که به تصویب شورای انقلاب رسید دارای ۵۱ نفر از سرمایه‌داران بزرگ مصادره شد و اکثر صنایع عمده بخش خصوصی به تصرف دولت درآمده و «ملی» شدند. از جمله و در رابطه با موضوع این مقاله کلیه اموال و دارایی‌های خانواده‌های لاجوردی و خسروشاهی نیز شامل این قانون و دیگر قوانین مکمل گردید و به مصادره دولت درآمد و ملی شد.<sup>۲۹</sup>

### محورهای اصلی نقد تاریخ‌نگاری سرمایه‌داری خصوصی صنعتی

هدف ما در بررسی مختصر فوق معرفی برخی جوانب مشترک و خطوط مشابهی است که می‌توان در نوشته‌ها و متون انتقادی‌ای که مستقیم و یا غیرمستقیم کارکرد سرمایه‌داری صنعتی خصوصی پیش از انقلاب را تحلیل کرده‌اند مشاهده نمود. باید تأکید کنیم که هدف ما در اینجا یک-کاسه کردن نظرات فوق و یا تقلیل تحلیل‌های غنی و اطلاعات ارزشمند بسیاری از آثار به چند فرمول خشک نیست. ولی تا جایی که این نوشته‌ها منعکس‌کننده برخی بینش‌ها در مورد وضع اقتصاد ایران بوده و به نوبه خود بر نگرش جامعه و فاعلین اجتماعی نسبت به اقتصاد سیاسی تأثیر گذاشته است، می‌باید وجوه مشترک و «گفتنی» این نظرات را استخراج نمود و مورد بررسی موشکافانه قرار داد. همانگونه که تاریخ متوقف نمی‌ماند بررسی تاریخی نیز نمی‌تواند درجا بزند.

امروز که ما اینجای زمانه ایستاده‌ایم، طبق شرایط فعلی و تجربهٔ امروزی خود چگونه می‌توانیم و می‌خواهیم از این داده‌ها و اطلاعات استفاده کنیم و یا از برخی نتیجه‌گیری‌های آن فاصله بگیریم؟

عمومیت یافتن قضاوت‌های منفی در مورد صاحبان صنایع و ملی شدن صنایع بعد از انقلاب بدون شک اثر مهمی بر اقتصاد کشور گذاشت. تدوین پژوهش‌هایی مثل مطالعه شیرین کام و خاطراتی از قبیل خاطرات کاظم خسروشاهی زوایهٔ دید جدیدی نسبت به کارنامه و تجربهٔ صاحبان صنایع بخش خصوصی ارائه می‌کند که قبلاً به‌ندرت در دسترس بود. لذا بازنگری متون و نوشته‌هایی که در بالا معرفی شده در سایهٔ شرایط فعلی ایران و جهان، و تجاربی که جامعهٔ ما طی ربع قرن اخیر تحت یک اقتصاد عمدتاً دولتی به دست آورده، می‌تواند مفید باشد و به تدوین یک برداشت واقع‌بینانه‌تر از این فصل مهم تاریخ معاصر ایران و پرهیز از سیاه و سفید دیدن همه تحولات این دوره کمک کند.

در این بخش، با استناد به خاطرات کاظم خسروشاهی و مطالعهٔ شیرین کام در مورد لاجوردی-ها و منابع موجود دیگر به‌اختصار هشت مورد مشخص مورد بررسی و نقد قرار خواهد گرفت که در متون و نوشته‌های مربوط به بررسی وضعیت بورژوازی صنعتی پیش از انقلاب به چشم می‌خورد و باید مورد توجه قرار بگیرند. این موارد عبارتند از:

۱. بورروازی صنعتی ایران صرفاً مخلوق دولت و حمایت‌های سیاسی و مالی آن بود و استقلال و هویت جداگانه‌ای برای خود دست و پا نکرد. این بورروازی به خاطر خصلت انگلی خود فاقد کفایت و کارآمدی بوده و توانایی رقابت در صحنه بین‌المللی (صادرات) و یا در محیطی بازتر و غیرانحصاری‌تر را نداشته است.

۲. خصلت عمده این بورروازی صنعتی وابستگی بوده است. این وابستگی از یک طرف به شرکت‌های چندملیتی بوده برای اخذ تکنولوژی، دانش فنی، و کالاهای اولیه صنعتی، و از طرف دیگر به دولت. وابستگی به شرکت‌های چند ملیتی مانع شکل گرفتن یک پایگاه صنعتی جامع و بهم‌پیوسته در کشور شده؛ از طرف دیگر وابستگی به دولت برای اعتبارات، برای اخذ مجوزهایی که عملاً این سرمایه‌داران دستچین شده است را در موقعیتی انحصاری در عرصه اقتصاد قرار می‌داده، و برای حمایت در مقابل هر نوع رقابت از سوی بازار بین‌المللی، مانع از رشد واقعی و کارآمدی این طبقه اجتماعی و در کنار آن صنایع مورد نیاز جامعه شده است.

۳. سیاست‌های دولتی جایگزینی واردات و از سوی دیگر گرایش صاحبان صنایع به پناه گرفتن در سایه حمایت‌های گمرکی و ممانعت از واردات کالاهای رقیب توسط دولت باعث تقویت گرایش‌های ناسالمی در ساختار صنعتی شده که در اثر آن به جای کالاهای استراتژیک‌تر سرمایه‌ای و واسطه، گرایش به سمت تولید کالاهای مصرفی و تجملی و صنایع مونتاژ با ارزش افزوده اندک تقویت شده است. این امر در حیطه اجتماعی نیز باعث بروز اختلال و آسیب‌های مهمی شده که رشد بخش غیرتولیدی و خدماتی، و افزایش قابل توجه نابرابری‌های اجتماعی پیامد آن بوده است.

۴. جایگاه نفت و درآمد حاصله از آن و تأثیر منفی این منبع درآمد بر ساخت دولت و رابطه آن با جامعه در متون و نوشته‌های فوق نقش قابل توجهی دارد. مقوله «دولت رانتی» و این خصلت آن که به خاطر دسترسی به درآمدهای نفتی از اخذ مالیات و در نتیجه از چانه‌زنی با جامعه بی‌نیاز است در این متون حکم واقعی بدیهی یافته که محتاج توضیح و موشکافی بیشتر نیست. به عبارت دیگر، حاکمیت یک دولت رانتی متکی بر درآمد نفت و ویژگی شرایط ایران آن دوره را توضیح می‌دهد، در حالی که باید دید آیا درآمد نفت به خودی خود می‌تواند توضیح‌دهنده تحولات اساسی اجتماعی باشد یا خیر؟ و تا چه حد و چگونه واریز شدن درآمد نفت به خزانه دولت بر شکل‌گیری صنایع بخش خصوصی و صاحبان آن تأثیر گذاشته است.

۵. سوداگران صنعتی بخش خصوصی با «جامعه» بیگانه بوده و فاقد پایگاه اجتماعی بوده‌اند. در کنار اتهام گسستن از هر نوع پیوند یا دغدغه‌های اجتماعی، این بورروازی متهم به فساد می‌شود و در اثبات آن مدارکی در مورد میزان مالکیت آنها در حوزه‌های مختلف اقتصاد و انتقال سرمایه به خارج کشور ارائه می‌شود.

۶. از لحاظ متدولوژیک و انتخاب منابع تشابهات قابل توجهی در متون و نوشته‌های فوق‌الذکر وجود دارد. متونی که اقتصاد سیاسی و تاریخ اقتصادی ایران را در این دوره مورد نقد و بررسی قرار داده و تقریباً بدون استثنا از زوایه دید کلان به بررسی اقتصاد ملی پرداخته‌اند یا زیربخش مشخصی از این اقتصاد ملی را به عنوان واحد مطالعاتی خود انتخاب کرده‌اند. منبع اصلی مورد استفاده این نوشته‌ها (با برخی استثنائات) آمار و ارقام جمع‌آوری و تولید شده توسط دولت و نهادهای ملی یا بین‌المللی (مثل بانک جهانی) است.

از آنجا که تولید علمی با گزینش موضوع و انتخاب منابع آغاز می‌شود، نتیجه‌گیری حاصله از پژوهش علمی نیز تا حد زیادی توسط موضوع انتخاب شده و منابع مورد استفاده شکل می‌گیرند. علاوه بر این، انتخاب موضوع پژوهش و فرمول‌بندی نتایج پژوهش نیز به نوبه خود انعکاسی است از معرفت‌شناسی و ذهنیت پژوهشگر. از همین رو از دید تحلیل گفتار این پرسش موجهی است که چگونه انتخاب روش‌شناسی مشابه و واحد مطالعاتی کلان و استفاده منحصر به فرد از آمار و ارقام و یا مطبوعات رسمی بر ادبیات مورد بحث و از طریق آن بر تصویری که در ذهنیت عمومی از سرمایه‌داری صنعتی بخش خصوصی شکل گرفته تأثیر گذاشته است. آیا با روش‌شناسی متفاوت، یا سعی در تولید اطلاعاتی متفاوت و طرح سوال‌هایی از نوعی دیگر نتیجه‌گیری‌های دیگری به دست می‌آید یا خیر؟ برای مثال آیا اگر پژوهش‌های خردی از صنایع مشخص مثلاً خودروسازی «ایران ناسیونال»، یا «مخمل کاشان» انجام می‌شد تصویر پیچیده‌تری از این بخش اقتصاد به دست می‌آوریم یا خیر؟ آیا اگر مسیر فراز و فرود یک سرمایه‌دار مشخص، مثلاً محمود خیامی، یا دینامیک پیچیده تاریخ نهادهای مهم مدنی مثل اطاق بازرگانی یا بانک‌های خصوصی را در دست می‌داشتیم به قضاوت معتدل‌تر و سازنده‌تری از عملکرد و کارنامه بورژوازی صنعتی می‌رسیدیم یا خیر؟

۷. در نوشته‌ها و متون مورد بررسی، به عللی که در بالا به آن اشاره شد، «اقتصاد سیاسی» به صورت مبالغه‌آمیزی در تحلیل وارد شده و در نتیجه به‌ندرت می‌توان تصویر مستقلی از حوزه اقتصاد و یا سیاست به طور جداگانه به دست آورد. دولت و بازار، بخش خصوصی و دولتی، دربار و بوروکراسی و بورژوازی همزمان و در کنار هم مطرح می‌شوند. به عبارت دیگر، به دلیل نقش محوری دولت در اقتصاد و سیطره‌اش بر حوزه سیاسی، برای بخش خصوصی - در انواع و اشکال آن، از بازاری گرفته تا صنعتی و خرده‌فروشی و غیره، دینامیسم مستقل و زندگی جداگانه‌ای تصور نمی‌شود به‌جز در نقاط تلاقی‌اش با سیاست‌ها و حوزه دولتی.

۸. همانطور که در آغاز مقاله اشاره کردیم تصویر «شکست» تحت عناوین مختلف، از «تجدد ناتمام» گرفته تا گذار نیمه‌کاره، صنعت نیم‌بند و مونتازی و غیره، به عنوان پارادیم غالب بر معرفت و ذهنیت اجتماعی حاکم شده است. وجود دیکتاتوری سیاسی بعد از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، گزافه‌گویی

غیرواقع‌بینانه و تکبر گفتار رسمی، به‌خصوص در دهه آخر حکومت شاه، و وقوع انقلاب ۱۳۵۷ که جامعه به کلیت نظام حاکم در دوره قبل یک «نه» قاطع گفت تا حد وجوه مشترک زیادی میان این دو اثر وجود دارد. هر دو خانواده لاجوردی و خسروشاهی ریشه در بازار شهرهای تاریخی، یعنی کاشان و تبریز، داشتند و در اثر تحولات اوایل قرن بیستم میلادی به علل کمابیش مشابه به‌تدریج به تهران مهاجرت می‌کنند.

زمینه جغرافیایی و نوع کسب و کار، نقل مکان نهایی به پایتخت، و ترک بازار و ریسک کردن برای ورود به حوزه تازه‌بای تولیدات صنعتی همه انعکاسی است از تحولات سیاسی و اجتماعی ایران از دوره مشروطه تا خاتمه جنگ دوم جهانی.

هر دو خانواده مورد بررسی فعالیت اقتصادی خود را به صورت خانوادگی و جمعی انجام داده‌اند و در هر دو مورد سيطرة شخصیت پدر خانواده که شخصیت مقتدر، کارآمد، بسیار فعال، طویل‌العمر، موفق، و قابل احترام فرزندان و دیگران بوده - یعنی سید محمد لاجوردیان (و سپس پسر ارشد وی سید محمود لاجوردی) و حاج حسن خسروشاهی - نقش قابل توجهی در حفظ همبستگی خانوادگی و موفقیت اقتصادی آنها داشته است. در عین حال، در هر دوی این بررسی‌ها تا حدی نیز به محدودیت‌هایی که این پدرسالاری و ساختار خانوادگی در فعالیت اقتصادی پدید آورده اشاره می‌کنند. مهم‌تر از همه در هر دوی این آثار از سیر گذار و تغییر سرمایه‌داری تجاری بازاری تصویری ارائه می‌شود که در آغاز کار به واردات کالا و خرید و فروش و توزیع آن اشتغال داشته و به‌تدریج، به‌خصوص بعد از جنگ جهانی دوم و سقوط رضا شاه، به حوزه سرمایه‌داری صنعتی وارد می‌شوند. در هر دو زیادی دلایل و شدت این دیدگاه منفی را توضیح می‌دهد. از طرف دیگر تصویری که آثاری از قبیل تحقیق شیرین‌کام در مورد لاجوردی‌ها و خاطرات کاظم خسروشاهی، از آن دوره ارائه می‌کنند چندان با این دید مطلقاً منفی از تحولات و تلاش‌های آن دوره مطابقت نمی‌کند. در یک نوشته دیگر به بررسی دقیق‌تر این نکات خواهیم پرداخت.

مجله  
۱۲۷

## یادداشت‌ها:

۱. چنان‌که به‌تفصیل در صفحات آینده خواهیم گفت آثار مورد بررسی در این مقاله، یعنی نوشته‌های شیرین‌کام و خسروشاهی نیز از این قاعده برکنار نبوده‌اند، چرا که هر دو اثر صراحتاً در تأیید و حمایت آشکار موضوع مورد بحث خود، یعنی فعالیت اقتصادی شرکت‌های خانوادگی لاجوردی و خسروشاهی نوشته شده‌اند.
۲. در این مقاله عمدتاً به برخی متون و نوشته‌هایی پرداخته شده است که به تجربه صنعتی بخش خصوصی ایران با دید انتقادی نگریسته‌اند، اما این به آن معنی نیست که بخش خصوصی اقتصاد ایران مدافعین و طرفداران متعددی نیز نداشته است. برای دو نمونه بررسی‌های آکادمیک از این نوع نگاه کنید به:

Jane Perry Clark Carey & Andrew Carey, "Industrial Growth and Development Planning in Iran." *Middle East Journal*, 29 (1975): 1-15; Robert E. Looney: *The Economic Development of Iran*, 1973.

۳. علاوه بر پژوهشگران آکادمیکی که آراءشان در صفحات بعد مورد بررسی قرار خواهد گرفت صاحب‌نظران مارکسیست در این دسته شاخص‌تراند. برای مثال نگاه کنید به: بیزن جزئی: وقایع سی ساله اخیر در ایران، آبادان: انتشارات ثریا، ۱۳۵۷. شاپور رواسانی: دولت و حکومت در ایران، تهران: نشر شمع، بی‌تاریخ. محمد سوداگر، رشد روابط سرمایه‌داری در ایران (۵۷-۱۳۴۲)، تهران: شعله اندیشه، ۱۳۶۹.

Fred Halliday: *Iran, Dictatorship and Development*, London, Penguin, 1979

۴. برای مثال نگاه کنید به سوداگر، رشد روابط سرمایه‌داری، صفحات ۱۵-۲۱۴ و ۶۱-۲۶۰ و رواسانی، دولت و حکومت، صفحات ۲۹۵-۲۳۵.

۵. Robert Vitalis, *When Capitalists Collide*. Berkeley, University of California Press, 1995.

Geoffery Jones: *Banking and Empire in Iran*. Cambridge, 1986.

۶. خاطرات ابوالحسن ابتهاج، (۲ جلد)، تهران: علمی، ۱۳۷۵.

۷. Eri Davis: *Challenging Colonialism*, Princeton, Princeton University Press, 1983.

۸. اریک هوگلند، زمین و انقلاب در ایران، ترجمه فیروزه مهاجر، تهران: نشر شیرازه، ۱۳۸۱.

خسرو خسروی: جامعه‌شناسی روستایی ایران، تهران، ۱۳۵۵

مصطفی ازکیا: جامعه‌شناسی توسعه و توسعه‌نیافتگی روستایی ایران، تهران: اطلاعات، ۱۳۵۶.

Grace Goudell: *Elementary Structures of Political life*, Oxford 1986.

۹. Shoko Okazaki: *The Development of Large Scale Farming in Iran*,

Tokyo, Institute of Asia Economic Affairs, 1968 حسین مهدوی: «تحولات سی ساله یک ده در دشت

قزوین»، کتاب آگاه، مسائل ارضی و دهقانی، ۱۳۶۱، صفحات ۷۴-۵۰.

بابک قهرمان: «دو یادداشت درباره کشاورزی در ایران»، کتاب آگاه، ۱۳۶۱، صفحات ۱۳۵-۱۵۴.

10. Ronald Ferrier: *History of British Petroleum Company*, vol 1, Cambridge University Press, 1482; James Bamberg, Vol.2 (1994); Vol.3 (2000)

۱۱. پرویز مینا: «تحول صنعت نفت ایران»، واشنگتن، بنیاد مطالعات ایران، ۱۹۹۷

۱۲. برای مثال نگاه کنید به کاوه احسانی: «تجدد و مهندسی اجتماعی در شرکت شهرهای خوزستان»، گفتگو، ۳۵، پاییز ۱۳۷۸، صفحه ۴۶-۹.

۱۳. «مارکسیسم» و «آنارشسیسم» همان قدر اندیشه‌های «غربی» هستند که «لیبرالیسم»، و در ممالک غربی حجم تولیدات فرهنگی در انتقاد از جوانب مختلف سرمایه‌داری دست‌کمی از ادبیات و تولیدات هنری و پژوهشی در حمایت از آن ندارد.

۱۴. عوامل این بی‌توجهی را شیرین کام در: «گرایش‌های مسلط رادیکال چپ (پیش از انقلاب)، سیطره نخبان ادبی،

سیاسی نظامی بر تاریخ معاصر، تأثیرپذیری نیروهای رادیکال مذهبی از گرایش‌های سوسیالیستی و دولت‌گرایی، تفاوت‌های

فرهنگی بخشی از سرمایه‌داران با بافت سنتی جامعه، همسویی و بهره‌مندی تعدادی از سرمایه‌داران از رانت‌های رژیم؛

تفاوت دیدگاه سرمایه‌داری تجاری اواخر قاجار با سرمایه‌داری صنعتی «عصر پهلوی دوم» (ص ۳۵) می‌داند. نکته قابل

توجه این‌که از نظر شیرین کام توزیع نابرابر قدرت سیاسی و اقتصادی و اقتدارگرایی غیردموکراتیک دولت دست در این

فرآیند همبستگی نداشته‌اند!

۱۵. علاوه بر آثار ذکر شده در یادداشت شماره ۳ به اثر پروانده آبراهامیان: ایران بین دو انقلاب، تهران: نشر نی.

۱۶. این نظریه توسط محمدعلی (همايون) کاتوزیان در کتاب *اقتصاد سیاسی ایران*، و آثار بعدی ایشان، مثل *State and Society in Iran*, London, I.B. Tauris, 2000 مطرح شده. نقد و بررسی نظریات کاتوزیان را به رغم اهمیت‌اش در بحث حاضر به مجالی دیگر وامی‌گذاریم.
17. Hossiein Mahdavi, "The Patterns and Problems of Economic Development in rentier states" in M. Cook ed., *Studies in the Economic History of the Middle East*, London, 1969.
- Misagh Parsa, *Social Origins of the Iranian Revolution*, Rutgers University Press, 1989.
۱۸. نگاه کنید به آثار فرد هالیدی و پرواند آبراهامیان در بالا.
19. Marvin Zonis: "*Majestic Failure*," Chicago, University of Chicago Press, 1991.
۲۰. احمد اشرف، *موانع تاریخی رشد سرمایه‌داری در ایران*، تهران: زمینه، ۱۳۵۹.
- "Bazaar – Mosque alliance: The Social basis of revolts and revolutions", *Politics, Culture and Society*, 1:4, 1998, pp. 535-67
21. Sam Zubaida, *Islam, The People and the State*, London, I.B. Tauris, 1989, pp. 74-81.
۲۲. میثاق پارسا نه تنها بازار را دارای استقلال عمل می‌بیند، بلکه در فرایند انقلاب ۵۷ آن را قاطع‌ترین نیرو در بسیج اجتماعی، حتی بیشتر از روحانیت می‌داند. ابوالقاسم لباسچی، یکی از فعالین سیاسی شناخته شده بازار نیز بر نزدیکی بازار با نیروهای ملی تأکید دارد. نگاه کنید به: تاریخ شفاهی ایران، دانشگاه هاروارد، ۱۹۸۳، مصاحبه با ابوالقاسم لباسچی.
۲۳. پیرامون پیامدهای سیاسی چنین نظریاتی برای جنبش دموکراتیک ایران نگاه کنید به: مراد تقفی: «سلوک گم‌شده بازار» گفتگو، شماره ۲۱، پاییز ۱۳۷۷، صفحات ۹۳-۱۱۰. مراد تقفی: «روز شمار یک تجربه سیاسی»، گفتگو، شماره ۴، تابستان ۱۳۷۳، صفحات ۱۰۹-۸۹.
۲۴. همان‌طور که زبیده اشاره می‌کند، لحظه‌ای که اهمیت لایه‌بندی‌های درونی یک طبقه اجتماعی را به عنوان عامل مهمی در تشخیص نوع رفتار جمعی آن در حوزه سیاسی پذیرفتیم ارائه حکم کلی در مورد عملکرد آن به راحتی قابل قبول نخواهد بود. برای مثال، در شرایط فعلی ایران صحبت از موضع مشترک «روحانیت» در قبال تحولات سیاسی و اجتماعی نه تنها مشکل، بلکه غیرممکن خواهد بود و در بهترین حالت می‌توان گفت «برخی از» روحانیون چنین موضعی دارند و «برخی دیگر» نظری متفاوت، پر واضح است که وجود این تفاوت، عقاید و مواضع نافی انسجام روحانیت به عنوان یک قشر مشخص و حتی منسجم اجتماعی نیست.
۲۵. برای نمونه اثر گیلن دونور در مورد مقایسه شبکه‌های شری بسیج اجتماعی در ایران، مصر و لبنان مستقیماً از نظریات اشرف اقتباس نموده.
- Guillian Denocux, *Urban Unrest in the Middle East*, Albany, SUNY Press, 1993
26. M. H. Pesaran, "*Dependent Capitalism in Pre- and post revolution Iran*", JIMES,
۲۷. به نقل از شیرین کام، ص ۵۰۴
۲۸. به نقل از شیرین کام، ص ۵۱۰
۲۹. به نقل از شیرین کام، ص ۵۱۰-۱۱
30. Massoud Karshenas, *Oil, State, and industrialization in Iran*, Cambridge, Cup, 1990
31. Saeed Rahnama: "Multinationals and Iranian Industry: 1957-1979", *The Journal of Developing Areas*, 24, (April 1990), 293-310
۳۲. فرهاد دفتری: «شرکت‌های چند ملیتی در صنایع ایران»، کتاب آگاه، جلد ۱، ۱۳۶۰، صفحات ۳۶-۵
۳۳. به نقل از شیرین کام، صص ۲۹۹-۳۰۰
۳۴. به نقل از شیرین کام، ص ۱۵۱
۳۵. به نقل از شیرین کام، صص ۶۲-۱۶۱

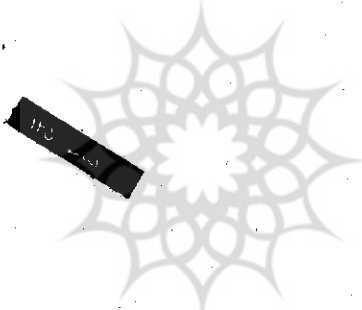


۳۶. فرامرز رفیع پور، جامعه روستایی و نیازهای آن، تهران، نشر انتشار، ۱۳۶۴، صص ۶۶-۶۷

۳۷. هالیدی می گوید: «در سال ۱۹۷۴ چهل و پنج خانواده ۸۵٪ بنگاه‌هایی که گردش سرمایه آنها بیشتر از ده میلیون ریال است، را کنترل می‌کند» (۱۵۱) اعضای این بورژوازی صنعتی از زمین‌داران سابق، بوروکرات‌هایی که از طریق فساد یا پس‌انداز سرمایه جمع کرده‌اند، و تجار سابق بازار تشکیل شده (۱۵۲). محمد سوداگر هم از قول حسین پشیریه می‌نویسد: «شمار بورژوازی بزرگ ۱۵۰ خانوار برآورد می‌شود که ۶۷٪ همه صنایع و مؤسسات ملی را در اختیار خود داشتند و بیشترشان دارای اصل و نسب بازاری بودند ... به طوری که ۳۷۰ کارگاه و کارخانه بزرگ از کل ۴۷۳ کارخانه بزرگ کشور تنها در تملک ۱۰ خانواده - خانواده‌های فرمانفرمائیان، رضایی، ضیایی، ثابت، لاجوردی، برخوردار، ایروانی، القانیان، خسروشاهی، وهابزاده و اخوان بوده است» (۲۱۴)

۳۸. شاپور رواسانی علاوه بر «فراماسون» دانستن بسیاری از نخبگان و سوداگران اقتصادی فهرست مفصلی از املاک و سهام آنها ارائه می‌کند. از نظر رواسانی صرف داشتن سهام مشترک در بنگاه‌ها و بانک‌ها به خودی خود نشان از وابستگی و فساد کل حوزه اقتصاد بزرگ صنعتی دارد نگاه کنید به فصل ۴ کتاب رواسانی - دولت و حکومت در ایران.

۳۹. محمد سوداگر: رشد روابط سرمایه‌داری، صفحات ۳۱۵، ۳۱۶.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی



گاہ علوم و تحقیقات فرہنگی  
رتنا جامع علوم انسانی